



بررسی تفکرات صادق هدایت و تاثیر پذیری وی از خیام (مطالعه موردی بوف کور)

سمیه لایق ارخودی

کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور مرکز فریمان، خراسان رضوی، ایران

چکیده

صادق هدایت یکی از برجسته‌ترین و خاص‌ترین نویسندگان معاصر کشور ماست که آثارش از زوایای گوناگون و در ابعادی متنوع، قابل تعمق و بررسی است. بیشتر آثار هدایت، بازتاب متقابل تاریخ و شرایط جاری اجتماعی و روانشناسی و فردیت هدایت بر یکدیگر است. صادق هدایت شیفته خیام بود و پژوهش‌های زیادی در باب خیام انجام داده است که در نهایت منجر به چاپ کتاب‌های ترانه‌های خیام در سال ۱۳۰۲ و رباعیات عمر خیام در سال ۱۳۱۳ شد. قرابت فکری هدایت با فلسفه خیام دلیل این علاقمندی بوده است. یکی از مباحث مطروحه در مورد ابعاد فکری هدایت مسئلهٔ پوچ‌گرایی است. مرگ اندیشی یکی از بنیادهای اندیشه هدایت است. همان اندیشه به مرگ که در شعرهای فردوسی، مولوی، حافظ و خیام نیز دیده می‌شود. به طور کلی، نفوذ مأخذهای فرهنگ و هنر ایران، به خصوص آثار خیام، در آثار پراکنده صادق هدایت مشهود است. هدف اصلی از این نوشتار، بررسی میزان تاثیرپذیری صادق هدایت از خیام نیشابوری و نمود این تفکرات در آثار هدایت می‌باشد. استفاده از مضامین همچون مرگ و نیستی‌گرایی، گذرا بودن جهان هستی و تناسخ، که از مضامین اصلی رباعیات خیام می‌باشند.

واژگان کلیدی: خیام نیشابوری، صادق هدایت، مرگ و نیستی، تناسخ.

مقدمه

صادق هدایت در سال ۱۲۸۱ در تهران به دنیا آمد و در خانواده اعتضاد الملک که یکی از خانواده های سرشناس تهران بود بزرگ شد. هدایت در سال ۱۳۰۳ دوره دبیرستان را تمام کرد برای ادامه تحصیل به بلژیک سفر کرد اما ذوق ادبی و بی علاقه بودن به مهندسی باعث شد درس را نیمه کاره رها کرده و به پاریس نقل مکان کند. زندگی شخصی صادق هدایت با ویژگی هایی همچون دو خودکشی، ازدواج نکردن، گیاه خواری، سفر به مکان های مختلف و ... همراه شده است. صادق هدایت عضو گروه ربهه بوده است که از معروف ترین افراد این گروه به بزرگ علوی می شود اشاره کرد، گروه ربهه جمعی بودند که در کافه ها تهران دور هم جمع میشدند و به کارهای ادبی و فرهنگی و نشر آثار می پرداختند.

داستان های هدایت، حتی داستان هایی که در زمینه رئالیسم اجتماعی نوشته شده اند، از مرز انتقاد سطحی، که معمول زمانه بود، فراتر می روند و به لایه هایی می رسند که به جای سخنوری و توصیف، به تجسم و تصویرسازی ناب ارتقاء می یابند. مطالعات هدایت در زمینه های فرهنگ ایران باستان و اندیشه های آریایی و تفکر بودایی و مکتبهای جدید ادبی و روانشناسی غرب از یک سو و گرایش عمیق او به مکتب ادبی سورئالیسم از سوی دیگر، در شخصیتش چنان تاثیری نهاده بود که او را به یک نویسنده تأثیرگذار تبدیل کرد. (کاتوزیان. ۱۳۸۸: ۴۹)

هدایت در بخشی از داستان هایش از دیدگاه راوی آشفته ذهن و حساسی، رنج ها و نومییدی های روشنفکران عصر خود را به شیوه ای سمبلیک و هنرمندانه توصیف می کند. بوف کور بهترین اثر حدیث نفس گونه ای او، ستایش نویسندگان بزرگ جهان را برانگیخت و به شکل های گوناگون مورد تقلید داستان نویسان ایرانی قرار گرفت اما همتایی نیافت. هدایت در دسته ای دیگر از داستان هایش از دیدگاهی انتقادی زندگی مردم کوچه و بازار را شرح می دهد و آشنایی عمیق خود با لایه های پنهان زندگی و تیپ های متنوع ایرانی را به نمایش می گذارد. (شمیسا. ۱۳۸۳: ۳۹)

بیان مسئله

بررسی آثار صادق هدایت از آن جهت قابل اهمیت است که او از دیدگاهی متفاوت و با فلسفه ای منحصر به فرد به زندگی و پیرامون خود نگریسته است. این تفاوت دیدگاه را می توان در نگرش او به برداشتن حدود مرزهای زمانی و مکانی شخصیت های داستان و دگرگونی و درهم آمیختن زیبایی و وحشت دید. مرگ یکی از مضامینی است که از سالیان دور در ادبیات ملل مختلف حضوری نسبتاً پررنگ داشته است. به عنوان مثال این مضمون یکی از رکن های اساسی ادبیات سیاه را تشکیل می دهد. ادبیاتی که صادق هدایت یکی از نمایندگان بحق آن در ایران است.

صادق هدایت یکی از بنیان گذاران ادبیات نوین ایران که در سیاه نویسی شهرت بسزایی دارد نیز بسیاری از مفاهیم مورد قبول جامعه را در آثار خود زیر سوال می برد. عشق و مرگ از مضامین اصلی و مورد علاقه هدایت هستند و به صورت نوعی برگردان تقریباً در همه آثار او تکثیر شده اند. برای آدم های داستان های او عشق آمیخته به درد و تباهی است. عشق پاسخی است به معنای هستی و مرگ نجات آدمی از رنج این هستی است. در داستانهایی چون بوف کور، س.گ.ل.ل به درستی این مضامین دیده می شوند. هدف از این مقاله، بررسی و مطرح کردن شباهت های فکری و اندیشه صادق هدایت با خیام نیشابوری است، که نهایتاً در معرض دید و قضاوت خواننده قرار گیرد. و سوال اصلی که در این نوشتار پاسخ داده میشود این است که؛ آیا اندیشه و فلسفه خیام بر صادق هدایت تاثیر داشته است؟ و اگر پاسخ مثبت است چه مضامین و شباهت هایی میان آثار هدایت (بوف کور) و رباعیات خیام وجود دارد؟

پیشینه تحقیق

پژوهشگرانی به بررسی تفکرات صادق هدایت و نزدیکی وی به خیام پرداخته اند، از جمله:

- محمدعلی همایون کاتوزیان (۱۳۷۳) در کتاب خویش تحت عنوان "بوف کور هدایت" به بررسی و تحلیل عناصر داستانی طرح، شخصیت، راوی، زمان و مکان در رمان بوف کور پرداخته است.

- محمد صنعتی (۱۳۹۷) در کتاب خویش تحت عنوان "صادق هدایت و هراس از مرگ، ساخت شکنی روان تحلیلی‌گرانه بوف کور" به تحلیل و موشکافی روانکاوانه بوف کور و بررسی نمادها و اسطوره‌های این اثر ادبی روی آورده است.

- حمیدرضا اردستانی رستمی (۱۳۹۲) در مقاله خود تحت عنوان "بررسی افکار و باورهای گنوسی ابوالعلا معری و صادق هدایت" به بررسی تفکرات این دو نویسنده پرداخته است.

- علیرضا غیورفر. سالار شایسته پور (۱۴۰۱) "بررسی تطبیقی مفهوم فضا در ادبیات داستانی صادق هدایت متأثر از تفکرات اگزیستانسیالیسم هایدگر" این پژوهش با کنکاش در یکی از شاخص‌ترین آثار صادق هدایت؛ بوف کور، در راستای پاسخ‌گویی به این سوالات است که معیارها و فرایندهای فضا سازی و شخصیت سازی در آثار هدایت چگونه رویکردهای فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم را القا می‌کند؟ و نمود مولفه‌های دازاین، فضا و زیست جهان هایدگر در فضای استعاره‌ی داستانی از چه جهاتی قابل مطالعه و بررسی هستند؟

- مجید جلاله وندآلکامی (۱۳۹۶) در پژوهشنامه نقد ادبی به مقاله‌ای تحت عنوان "راوی بوف کور در زنجیره دال‌های بی پایان نظم نمادین" به بررسی شخصیت‌های بوف کور، فرایند شکست هویت‌یابی شخصیت راوی در نظم نمادین پرداخته است

خیام شناسی

حکیم عمر خیام در قرن پنجم هجری در شهر نیشابور به دنیا آمد. نام کامل او غیاث‌الدین ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری است همچنین خیامی، خیام نیشابوری و خیامی النیشابوری هم نامیده شده است. خیام شاعر گرانقدر ادبیات کهن فارسی است که با جهان‌بینی و افکار خود توانسته است جایگاه ویژه‌ای را در ادبیات کسب کند. به باور همه خیام شناسان، گفتمان مورد التزام خیام گفتمانی ماده باور و جهان بین یا جهان اندیش است (برای نمونه رک هدایت، ۱۳۱۳؛ فرزانه، ۱۳۵۶؛ مهاجر و شایگان، ۱۳۷۰). یک دلیل این عقیده را می‌توان به قول صادق هدایت، سروکار خیام با علوم منطقی و دقیق مثل ریاضی، نجوم، هندسه و مانند این‌ها سراغ گرفت؛ زیرا اشتغال به این علوم فرد را به انس با محسوسات عینی و قوانین و نوامیس طبیعی سوق می‌دهد و او مجال نمی‌یابد تا خویش را در مسائل تجریدی و ذهنی صرف غوطه‌ور کند. (هدایت. ۱۳۸۳: ۳۲) خیام به شکلی خلاقانه و هنرمندانه دغدغه‌های ذهنی‌اش را در رباعیاتش منعکس ساخته است. همین امر، انعکاس هنری و خلاقانه دغدغه‌های ذهنی شاعر، باعث می‌شود مخاطب در حالی که موضوع تمام رباعیات ترویج یک نوع ایده است باز هم مجذوب آنها شود. شیوه خیام اینگونه است که با هدفی روشن و آگاهانه رد پای از تفکرات خود در رباعیاتش به جا می‌گذارد و خواننده را با حساسیتی که در متن ایجاد می‌کند به یاد تفکراتی چون مرگ، گذار بودن عمر و تناسخ می‌اندازد.

صادق هدایت

صادق هدایت (۲۸ بهمن ۱۲۸۱ - ۱۹ فروردین ۱۳۳۰) نویسنده، مترجم و روشنفکر ایرانی بود. او را همراه محمدعلی جمال‌زاده، بزرگ علوی و صادق چوبک یکی از پدران داستان‌نویسی نوین ایرانی می‌دانند. هدایت از پیشگامان داستان‌نویسی نوین ایران و نیز روشنفکری برجسته بود. هرچند آوازه هدایت در داستان‌نویسی است، اما آثاری از متون کهن ایرانی مانند زند و هومن یسن و نیز از نویسندگانی مانند آنتون چخوف و فرانز کافکا و آرتور شنیتر و ژان پل سارتر را نیز ترجمه کرده است. او همچنین نخستین فرد ایرانی است که متونی از زبان پارسی میانه (پهلوی) به فارسی امروزی ترجمه کرده است. حجم آثار و مقالات نوشته شده درباره نوشته‌ها، زندگی و خودکشی صادق هدایت گواه تأثیر ژرف او بر جریان روشنفکری ایران است. شمار بسیاری از سخنوران ایرانی نسل‌های بعدی، از غلامحسین ساعدی و هوشنگ گلشیری و بهرام بیضایی تا رضا قاسمی و عباس معروفی و دیگران، هر یک به نوعی کم‌تر یا بیشتر تحت

تأثیر کار و زندگی هدایت واقع شده و درباره‌اش سخن گفته‌اند. هدایت در ۱۹ فروردین سال ۱۳۳۰ در پاریس در ۴۸ سالگی خودکشی کرد و چند روز بعد در قطعه ۸۵ گورستان پر-لاشز به خاک سپرده شد. (هیلمن. ۱۳۷۱: ۱۳)

مضامین رباعیات خیام

گذر زمان و ناپایداری

ناپایداری را می‌توان به عنوان اصلی‌ترین مضمون پیام رباعیات خیام دانست. (فاضلی. ۱۳۸۷: ۷۸) رباعیات زیادی را می‌توان یافت که این پیام را به مخاطب منتقل می‌کنند که زندگی مدام در جریان است و توقفی در کار نیست. زمان بی‌وقفه می‌گذرد و عمر آدمی در چشم به هم زدن به پایان می‌رسد.

آن‌ها که کهن شدند و این‌ها که نوند هر کس بمراد خویش یک تک بروند

این کهنه جهان بکس نماند باقی رفتند و رویم دیگر آیند و روند

(خیام نیشابوری. ۱۳۹۳ الف: ۷۰)

ناپایداری جهان و انسان به خوبی در این رباعی نشان داده شده است. خیام با این رباعی گذرا بودن همه چیز را در زندگی به تصویر می‌کشد. خیام توانسته است مفهوم زندگی گذرا را با آب روان به تصویر بکشد. آب در جویبار ثانی‌ای توقف ندارد و مدام جریان دارد

این یکدوسه روز نوبت عمر گذشت چون آب به جویبار و چون باد بدشت

هرگز غم دو روز مرا یاد نگشت روزی که نیامده است و روزی که گذشت

(خیام نیشابوری. همان: ۳۲)

مرگ

یکی دیگر از مضامین که در رباعیات خیام می‌توان یافت، مفهوم مرگ و نیستی است. پدیده‌ای که هیچ راه حلی برای آن نیست. خیام از مثال کوزه استفاده می‌کند تا نشان دهد، قبل از آنکه کوزه، کوزه باشد، آدمی بوده است که بعد از مردنش چیزی جز مشتی خاک از بدنش نمانده و تبدیل به کوزه‌ای شده است.

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است در بند خم زلف نگاری بوده است

این دسته که بر گردن او می‌بینی دستی است که بر گردن یاری بوده است

(خیام نیشابوری. همان: ۲۹. هدایت. ۱۳۵۶: ۷۷)

خیام با به کار گیری نماد کوزه حقیقت مرگ را که برای جسم عبارتست از تلاشی و تبدیل به خاک شدن در ذهن مخاطب مجسم می‌کند و به صورت غیر مستقیم به وی یادآور می‌شود که همه آنچه مربوط به ساحت مادی وجود است در معرض تباهی و نابودی قرار دارد. خیام میان کوزه و انسان نوعی هماهنگی می‌داند. گوزه با خاکی پاک با تمام ظرافت‌ها ساخته می‌شود و بعد از چندی می‌شکند. آدمی نیز در بهترین حالت به دنیا می‌آید و بعد از مدتی با مرگ تمام می‌شود.

جامی است که عقل آفرین می‌زندش صد بوسه ز مهر بر جبین می‌زندش

این کوزه‌گر دهر چنین جام لطیف می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش

(هدایت. ۳۵۶: ۷۰)

مضمون مرگ یعنی فنا و نیستی، موجبات یأس و بدبینی را فراهم آورده، آدمی را به انفعال و سکون واداشته و کنش را در وی کشته است؛ و آدمی را در موقعیت جبر قرار می‌دهد. در چنین شرایطی و در مقابل این واقعیت، یگانه ابزار دفاعی که برای چنین انسان بی‌دفاعی باقی می‌ماند، پناه بردن به مستی و بی‌خبری و کسب حداکثر بهره و لذت طلبی لذت از لحظات زودگذر آن است.

چون نیست مقام ما در این دهر مقیم بی می و معشوق خطایی است عظیم

تا کی ز قدیم و محدث امیدم و بیم چون من بروم جهان چه محدث چه قدیم

(خیام نیشابوری. ۱۲۷)

تناسخ

از نگاه خیام، پس از مرگ تنها چیزی که از او برجای می‌ماند، همان جسم خاکی اوست که ذراتش به گردش در می‌آیند و از نو به مادیت جهان باز می‌گردند. خیام که اعتقاد به جان یا نفس را در عالم و آدم و ایمان به جاودانگی و بقای آن را قانع کننده نیافته است، به دست انکار می‌سپارد و به جای آن به جاودانگی گردش ذرات مادی در استحالۀ پیوسته خود از کالبدی به کالبدی دیگر یا از پدیده‌ای به پدیده‌ای دیگر روی می‌آورد تا بدین سان تمنای خود را به جاودانگی برآورده کند.

هر ذره که بر روی زمین بوده است خورشید رخی زهره جبینی بوده است

گرد از رخ آستین به آرم فشان کان هم رخ نازنینی بوده است

(همان)

از دید خیام، گردی که بر رخسار ما می‌نشیند، خود غباری از رخ نازنینی است که خاک شده، بسیار گل رویانی که از خاک اندامشان پیاله‌ها و سبوها ساخته‌اند، نظیر سبزه‌ای که امروز تماشا گه توست، فردا از خاک تو بر خواهد رست، خاک ناچیز چه بسا حاوی مغز سر کی‌قباد و چشم پرویز است! این نوع دقت در جریان بی‌وقفه تناسخ اجساد و ذرات و پیگیری آن نیز نمودار نگرشی حکیمانه و ژرف بین است. (ر.ک. یوسفی. ۱۳۷۰: ۱۱۹) خود هدایت تعبیر زیبایی از این تناسخ دارد که در کتاب ترانه‌های خیام، بدان اشاره می‌کند: «اختصاص دیگری که در فلسفه خیام مشاهده می‌شود دقیق شدن در مسأله مرگ است نه از راه نشأت روح و فلسفه الهیون آن را تحت مطالعه در می‌آورد بلکه از روی جریان و تناسخ ذرات اجسام و تجزیه ماده، تغییرات آن را با تصویرهای شاعرانه و غمناکی مجسم می‌کند. خیام در موضوع بقایای روح معتقد به گردش ذرات بدن پس از مرگ است که دوباره زندگی و جریان پیدا می‌کند. اگر خوشبخت باشیم ذرات تن ما خُم باده می‌شوند که پیوسته مست خواهند بود که زندگی مرموز و بی‌اراده‌ای را تعقیب می‌کند. همین فلسفه ذرات، سرچشمه درد و افکار غم انگیز خیام می‌شود. (هدایت. ۱۳۵۶: ۳۵)

مضامین اصلی در آثار هدایت

ناپایداری زمان و گذر عمر

هدایت نیز مانند خیام اعتقادش بر این است که عمر به سرعت در حال گذر کرده است. هیچ قدرتی نمی تواند بر این ناپایداری غلبه کند. هدایت در ابتدای داستان آخرین لبخند چنین میگوید: « روی زمین هیچ چیز پایدار نیست. زندگی مانند شراره ای است که از اصطحاک چوب پیدا شده. زمانی روشن میشود و دوباره خاموش میگردد. ولی ما نمی دانیم از کجا آمده و به کجا خواهد رفت.» (هدایت. ۱۳۱۳: ۱۴۱)

هدایت در بوف کور عمر و ناپایداری زمان را به رودخانه های باریک تشبیه کرده است. هدایت با به تصویر کشیدن مرد قوزی و دختر در دو طرف رودخانه به ظرافت گذر عمر را نشان دهد. عمری که در چشم برهم زدنی، انسانی شاداب و زیبا را به فردی فرتوت و چروکیده تبدیل میکند. آب روان جوی با سرعت می گذرد و حتی می شود متصور شد، از جایی که دختر ایستاده و در جوانی و شادابی به سر می برد تا جایی که پیرمرد نشسته و به انتهای عمرش رسیده به اندازه پریدن از همان جوی باریک است. « همین که آدم بغلی را بردارم ناگهان از سوراخ هواخور رف چشمم به بیرون افتاد، دیدم در صحرایی پشت اطاقم پیرمردی قوز کرده زیر درخت نشسته است و یک دختر جوان، جلوی او آن طرف جوی ایستاده است و با دست راستش گل نیلوفر کبود به او تعارف می کرد.» (هدایت. ۱۳۴۹: ۸)

مرگ و نیستی

همان طور که در مطالب گذشته گفتیم، تفکرات نهیلیسیم و فقدان به ویژه فلسفه مرگ در بیشتر آثار هدایت مشهود و محسوس است. به عنوان مثال در بوف کور، زنده به گور، مرده خورها و آبجی خانم و شخصیت های اصلی داستان های هدایت با فقدان و محرومیت مواجه هستند و تا پایان محکوم هستند با این فقدان ها و حسرت سر می کنند. هدایت در داستان س.گ.ل.ل.مردم را به مورچه هایی بی رازش ناچیز که زندگی کوتاهی دارند تشبیه کرده است و چنین مینویسد: « مردک کوچک، ساکت و آرام در جاده های مخصوص یخودشان مانند مورچه بدون اراده در هم ول میزدند» (هدایت. ۱۳۱۳: ۱۱)

هدایت در ادامه همین داستان به انقراض و نابودی انسان اشاره می کند: « - چه خبر تازه ای؟ - همان مسئله همیشگی. آخر دنیا. - آخر دنیا و انقراض بشر؟ - انقراض نسل بشر. می خواهند همه مردم را در شهر جمع کنند و با قوه برق همه را نابود کنند. جز این راه دیگری نیست.» (همان. ۱۷)

هدایت تنها راه رهایی از غصه ها و دردها را مرگ می داند و در داستان کوتاه زبان حال یک الاغ در وقت مرگ چنین میگوید: الاغی زخمی که نفس های آخرش را می کشد «مرگ را مانند پیش آمدی گوارا آرزو می کند» و در داستان زنده به گور، شخصیت اصلی که دانش جویی دلخسته و تنهایی است، ما تحت عنوان «از یادداشت های یک نفر دیوانه» تاملات او را درباره مرگ می خوانیم. راوی زنده به گور در انتظار مرگ است «مرگی که نمی آید و نمی خواهد بیاید. (هدایت. ۱۳۵۷: ۱۹)

هدایت در بوف کور نیز مرگ را چنین نوشته است: «چشم های دختر اثری مثل اینکه مرگ را دیده باشد آهسته روی هم میروند و بسته می شود و دختر با چشمان بسته تنها جسم سرد و بی روح خویش را تسلیم راوی می کند. تن بی حس و بی احساسی که منتظر پرسیده شدن است و قرار است خوراکی لذیذ شود برای کرم های خاکی.» (هدایت. ۱۳۴۹: ۲۳)

خیام در رباعیانتش یکی از ابزارهای دفاعی و بی قیدی در مقابل مرگ و نیستی را پناه بردن به می و مستی می داند. هدایت نیز برای رهایی از چنگال بی رحم مرگ به خوشی های زودگذر دنیا پناه میبرد. مثلاً پناه بردن در دل مستی و ناشگی. هدایت در داستان آخرین لبخند چنین می گوید: «برزان عصبی و ناراحت بود. روزبهان برای فرار از این کلافگی، از جعبه طلایی کوچکی حبی بیرون آورد و در دهان گذاشت و رویش یک جام شراب نوشید و از جایش بلند شد.» (هدایت. ۱۳۱۳: ۱۴۷)

هدایت در بوف کور در این باب چنین می گوید: «و فقط یک نگاه او کافی بود که همه مشکلات فلسفی و چرایی های الهی را برایم حل کند. به یک نگاه او دیگر رمز و اسراری برایم وجود نداشت. از این به بعد به مقداری ترایاک و شراب خودم افزودم:» (هدایت. ۱۳۴۹: ۱۲) و در جای دیگری از همین رمان در باب فرار از غصه ها چنین می گوید: «بالاخره نقاشی خودم را پهلوی نقاشی کوزه گذاشتم، رفتم منقل مخصوص خودم را درست کردم، آتش که گل انداخت آوردم جلوی نقاشی ها گذاشتم. چند پک وافور کشیدم و در عالم خلسه به عکس ها خیره شدم، چون می خواستم افکار خودم را جمع کنم و فقط دود اثیری ترایاک بود که می توانست افکارم را جمع آوری کند و استراحت فکری برایم تولید کند.» (همان. ۳۱)

هدایت در آثارش از نمادهایی که خیام در رباعیاتش به کار میبرده نیز استفاده کرده است. خیام دسته کوزه خاکی را دست زنی زیبا میداند که زمانی دور گردن معشوقش حلقه بوده و هدایت نیز همین کوزه را نمادی از زنی زیبا می داند که زمانی در این کره خاکی می زیسته. و در رمان معروفش چنین می گوید: «کالسکه نعلش کش ایستاد، من کوزه را برداشتم و از کالسکه پایین جستم. به تعجیل وارد اتاقم شدم. کوزه را روی میز گذاشتم، رفتم قوطی حلبی که گلکم بود و در پستوی اطاقم قایم کرده بودم برداشتم آمدم دم در. که به جای مزد قوطی را به پیرمرد بدهم. ولی او غیبش زده بود. مایوس به اطاقم برگشتم. چراغ را روشن کردم، کوزه را از میان دستمال بیرون آوردم، خاک آن را پاک کردم. کوزه لعاب شفاف قدیمی بنفش داشت و یک طرف تنه آن به شکل لوزی حاشیه ای از نیلوفر کبود رنگ داشت و میان آن صورت او، صورت زنی کشیده شده بود که چشم هایش سیاه درشت، چشم های سرزنش دهنده داشت. تصویری را که دیشب کشیده بودم آوردم، مقابله کردم. با نقاشی ذره ای فرق نداشت. مثل اینکه عکس یکدیگر بودند.» (همان: ۲۹)

تناسخ

افرادی که به مقوله تناسخ اعتقاد دارند، باور دارند که انسان بعد از مرگ به شکل دیگری در همین دنیا ظاهر میشود. اصل و درون مایه اصلی رمان بوف کور هدایت در پایه تناسخ نوشته شده است و در دیگر داستان هایش نیز به مقوله تناسخ و حلول انسان بعد از مرگ به شکل دیگر پرداخته است. هدایت در داستان س.گ.ل.ل شخصیت داستان را در برابر روح نیاکانش قرار میدهد که نمودی از تناسخ و برگشت انسان بعد از مرگ است. و چنین مینویسد: «این چشم انداز آرام، غمناک، شلوغ و افسونگر زیر آسمان گرم و هوای خفه برای سوسون یکنواخت و غم انگیز بود و روح نیاکان رو موروئی او در جلوی این همه تصنع شورش کرد» (هدایت. ۱۳۱۳: ۱۲) هدایت در جای دیگری از این داستان تغییر شکل انسان را بعد از مرگ چنین به تصویر می کشد: «- پس روحی که تو به آن معتقدی. بعد از آنکه خورشید به آن می تابد از یک قطره تبدیل به بخار می شود و به هوا میرود و دوباره به شکل دیگری به این زمین برمی گردد.» (همان. ۲۰) یا «من انسانی هستم که بعد از مرگ پروانه ای می شوم» (همان: ۲۲)

هدایت در باب مقوله تناسخ در ابتدای بوف کور چنین نوشته است: «کالسکه نعلش کش ایستاد، من کوزه را برداشتم و از کالسکه پایین جستم. به تعجیل وارد اتاقم شدم. کوزه را روی میز گذاشتم، رفتم قوطی حلبی که گلکم بود و در پستوی اطاقم قایم کرده بودم برداشتم آمدم دم در. که به جای مزد قوطی را به پیرمرد بدهم. ولی او غیبش زده بود. مایوس به اطاقم برگشتم. چراغ را روشن کردم، کوزه را از میان دستمال بیرون آوردم، خاک آن را پاک کردم. کوزه لعاب شفاف قدیمی بنفش داشت و یک طرف تنه آن به شکل لوزی حاشیه ای از نیلوفر کبود رنگ داشت و میان آن صورت او، صورت زنی کشیده شده بود که چشم هایش سیاه درشت، چشم های سرزنش دهنده داشت. تصویری را که دیشب کشیده بودم آوردم، مقابله کردم. با نقاشی ذره ای فرق نداشت. مثل اینکه عکس یکدیگر بودند.» (همان: ۲۹) هدایت روح دردمند راوی را که به خاطر عذاب های که از گذشته همراه خود دارد و همین ها باعث ناراحت این شخصیت شده است. هدایت در این پراگراف به وضوح به مقوله تناسخ و تبدیل روح بعد از مرگ به شخص دیگری اشاره دارد.

نتیجه‌گیری

صادق هدایت از ابتدا خیام و رباعیاتش را می‌شناخت و علاقه خاصی به این شاعر بزرگ داشته است و آثاری از هدایت به جا مانده که به بررسی و تحلیل درون مایه‌های آثار خیام پرداخته است. بنابراین جای تعجب ندارد که از این شاعر فارسی‌زمان تأثیرات فارانی بر صادق هدایت گذاشته باشد. در بیشتر آثار هدایت رگه‌هایی از مضامینی که در رباعیات خیام است دیده می‌شود. مضامینی چون مرگ و نیستی، ناپایداری زمانه، مقوله تناسخ.

یکی از مضامین اصلی رباعیات خیام گذر زمان است که در آثار هدایت مشهود است. هدایت در داستان هایش عمر را به آب روان، گیاهی پژمرده و یا حیوانی مرده، تکه چوبی افروخته و ... تشبیه کرده است. این تشبیهات و به تصویر کشیدن موقعیت‌هایی که شخصیت هایش در آنها گرفتار هستند نشان از تأثیرپذیری هدایت از خیام دارد. یکی دیگر از مضامینی که در رباعیات خیام محسوس است و شاعر به آن پرداخته، مقوله مرگ و نیستی است. هدایت نیز در آثارش به وضوح به مرگ پرداخته. انسان‌هایی که به نیستی محکوم هستند و راهی برای گریز از این مقوله شوم ندارد. در بیشتر آثار هدایت، مخاطب با فضاهایی سرد و سیاه روبرو میشود که حس نابودی و مرگ را القا می‌کند. و یکی از مضامین دیگری که خیام در رباعیاتش از آن استفاده کرده، تناسخ است. هدایت نیز در بعضی آثارش به صورت غیر علنی و با شکست زمان و جابجایی زمان‌ها تناسخ را به مخاطب القا کرده و در برخی آثارش از زمان شخصیت‌های داستان‌ش به مقوله تناسخ پرداخته است. به طور کل، می‌توان این گونه نتیجه‌گرفت که تفکرات و اندیشه‌های صادق هدایت شباهت‌های بارزی با خیام دارد و با بررسی آثار کلی هدایت می‌توان گفت که هدایت از مضامین فکری و فلسفی خیام تأثیرپذیری زیادی داشته است.

منابع

- بهارلو، محمد. (۱۳۷۹) عشق و مرگ. نشر قطره
- خیام نیشابوری. عمر. (۱۳۹۳) رباعیات خیام. گردآوری شده توسط محمدعلی فروغی. تهران. یساولی.
- خیام نیشابوری. عمر.. (۱۳۹۳) رباعیات حکیم عمر خیام. گردآوری شده توسط امیر طهماسبی. تهران. پیام عدالت
- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۳)، داستان یک روح، تهران: فردوس چ ششم.
- فاضلی، مهیود. (۱۳۸۷) نظام فکری خیام. پژوهش‌های ادبی. شماره ۲۰. صص ۶۱-۸۹
- کاتوزیان، محمد علی همایون، (۱۳۸۸)، صادق هدایت و مرگ نویسنده، تهران: نشر مرکز، چ پنجم.
- مهاجر شیروانی، فردین و حسن شایگان (۱۳۷۰). نگاهی به خیام تهران: پویش.
- هدایت، صادق (۱۳۸۳). رباعیات خیام مشهد: آوای رعنا
- هدایت، صادق، (۱۳۴۸)، بوف کور، تهران: امیرکبیر، چ دوازدهم.
- هدایت، صادق، (۱۳۵۶)، ترانه‌های خیام، تهران: جاویدان، چ دوم.
- هیلمن، مایکل. (۱۳۷۱) سال شمار زنگی صادق هدایت. تهران. ایران نامه.

Investigating the thoughts of Sadiq Hedayat and his influence on Khayyam (a case study of the blind owl)

Samia Laeigh Arkhodi

Master's degree, Payam Noor University, Freeman Center, Razavi Khorasan, Iran

Abstract

Sadegh Hedayat is one of the most outstanding and special contemporary writers of our countries, whose works can be repaired and varied from different angles and in diversity. Most of Hedayat's works are mutual reflections of history, social and psychological conditions, and Hedayat's individuality. Sadegh Hedayat was fascinated by Khayyam and many researches were conducted on Khayyam, which finally led to the publication of books of Khayyam's songs in 1302 and Omar Khayyam's quatrains in 1313. Hedayat's intellectual affinity with Khayyam's philosophy has been the reason for this interest. One of the topics discussed about intellectual thought is the management of the problem of nihilism. Thinking about death is one of the foundations of the thought of guidance. The same thought about death that can be seen in the poems of Ferdowsi, Molavi, Hafez and Khayyam. In general, the influence of the sources of Iranian culture and art on the special works of Khayyam is evident in the scattered works of Sadegh Hedayat. The main purpose of this article is to examine the extent of Sadeq Hedayat's influence on Khayyam Nishabouri and to express these thoughts in Hedayat's works. Themes such as death and nihilism, transience of the universe and reincarnation, which are the main themes of Khayyam's quatrains.

Keywords: Khayyam Nishabouri, Sadegh Hedayat, death and nothingness, reincarnation.